

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

زندگینامه دکتر علی شریعتی

منبع : کتابخانه های سراسر تیلر

WWW.IRPDF.COM

بزرگترین منبع کتابهای الکترونیکی رایگان

دکتر شریعتی در سال ۱۳۱۲ در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود. پدر او استاد محمد تقی شریعتی مردی پاک و پارسا و عالم به علوم نقلی و عقلی و استاد دانشگاه مشهد بود. علی پس از گذراندن دوران کودکی وارد دبستان شد و پس از شش سال وارد دانشسرای مقدماتی در مشهد شد. علاوه بر خواندن دروس دانشسرای در کلاسهای پدرش به کسب علم می‌پرداخت. معلم شهید پس از پایان تحصیلات در دانشسرای به آموزگاری پرداخت و کاری را شروع کرد که در تمامی دوران زندگی کوتاهش سخت به آن شوق داشت و با ایمانی خالص با تمامی وجود آنرا دنبال کرد.

شریعتی در سال ۱۳۳۴ به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد وارد گشت و رشته ادبیات فارسی را برگزید. در همین سال علی با یکی از همکلاسان خود بنام پوران شریعت رضوی ازدواج میکند. وجود تفکر خلاق باعث شد که معلم شهید در طول دوران تحصیل در دانشکده ادبیات به انتشار آثاری چون: ترجمه ابوذر غفاری، ترجمه نیایش اثر الکسیس کارل و یک رشته مقاله‌های تحقیقی در این زمینه همت گمارد.

معلم انقلاب در سال ۱۳۳۷ پس از دریافت لیسانس در رشته ادبیات فارسی بعلت شاگرد اول شدنش برای ادامه تحصیل به فرانسه فرستاده شد. وی در آنجا به تحصیل علومی چون جامعه‌شناسی، مبانی علم تاریخ و تاریخ و فرهنگ اسلامی پرداخت و با استاید بزرگی چون ماسینیون، گورویچ و ساتر و ... آشنا شد و از علم آنان بهره‌های بسیار برد.

دوران تحصیل شریعتی همزمان با جریان نهضت ملی ایران به رهبری مصدق بود که او نیز با قلم و بیان خود و نوشته‌های محکم و مستدل از این حرکت دفاع مینمود. وی پس از سالها تحصیل با مدرک دکترا در رشته‌های جامعه‌شناسی و تاریخ ادیان به ایران بازگشت. در همان دوران نیز فعالیتهای بسیاری در زمینه‌های سیاسی و مبارزاتی و اجتماعی داشت که به گوشه‌ای از آن فعالیت‌ها می‌پردازیم.

در سال ۱۹۵۹ میلادی به سازمان آزادیبخش الجزایر می‌پیوندد و سخت به فعالیت می‌پردازد. در سال ۱۹۶۰ میلادی مقاله‌ای تحت عنوان "به کجا تکیه کنیم" را در یکی از نشریات فرانسه منتشر می‌کند. در سال ۱۹۶۱ میلادی مقاله "شعر چیست؟" ساتر را ترجمه و در پاریس منتشر می‌نماید و در همان اول علت فعالیت در سازمان آزادیبخش الجزایر گرفتار می‌شود و در زندان پاریس با "گیوز" محاسبه‌ای می‌کند که در سال ۱۹۶۵ در توگو چاپ می‌شود. در سال ۱۹۶۱ نیز مقاله‌ای تحت عنوان "مرگ فرانتس فانون" را در پاریس منتشر می‌کند، همچنین در طول مبارزات مردم الجزایر برای آزادی دستگیر می‌شود و مورد ضرب و شتم پلیس فرانسه قرار می‌گیرد و روانهء بیمارستان می‌شود و سپس به زندان فرستاده می‌شود. همچنین با مبارزان بزرگ ملتهای محروم نیز آشنا می‌شود.

وی در سال ۱۳۴۳ به ایران باز می‌گردد و در مرز ترکیه و ایران توقيف و به زندان قزل قلعه تحویل داده می‌شود و بعد از چند ماه آزاد و به خراسان زادگاهش می‌رود. در سال ۱۳۴۴ مدتی پس از بیکاری، اداره فرهنگ مشهد، استاد جامعه‌شناسی و فارغ‌التحصیل دانشگاه سوربن را بعنوان دبیر انشاء کلاس چهارم دبیرستان در یکی از روستاهای مشهد استخدام می‌کند، و سپس در دبیرستان بتدریس می‌پردازد و بالاخره به عنوان استادیار تاریخ وارد دانشگاه مشهد می‌شود.

در سال ۱۳۴۸ به حسینیه ارشاد دعوت می شود و بزودی مسئولیت امور فرهنگی حسینیه را بعهده گرفته و به تدریس جامعه شناسی مذهبی، تاریخ شیعه و معارف اسلامی می پردازد. در این محل است که دکتر شریعتی با قدرت و نیروی کم نظیر و با کنجکاوی و تجزیه و تحلیل تاریخ، چهره های مقدس و شخصیت‌های بزرگ اسلام را معرفی نمود. استحکام کلام، بافت منطقی جملات با اتكاء به پشتوانه فنی و عمیق فکریش هر شنونده ای را در کوتاهترین مدت سرا پا گوش می ساخت و در نیم راه گفتار تحت تاثیر قرار می داد و سپس به هیجان می آورد.

در سال ۱۳۵۲، رژیم، حسینیه ء ارشاد که پایگاه هدایت و ارشاد مردم بود را تعطیل نمود، و معلم مبارز را بمدت ۱۸ ماه روانه زندان می کند و در خلوت و تنها ئی است که علی نگاهی به گذشته خویش می افکند و استراتژی مبارزه را بار دیگر ورق زده و با خدای خویش خلوت می کند. از این به بعد تا سال ۱۳۵۶ و هجرت، دکتر زندگی سختی را پشت سر گذاشت. ساواک نقشه داشت که دکتر را به هر صورت ممکن از پا در آورد، ولی شریعتی که از این برنامه آگاه می شود، آنرا لوث می کند. در این زمان استاد محمد تقی شریعتی را دستگیر و تحت فشار و شکنجه قرار داده بودند تا پرسش را تکذیب و محکوم کند. اما این مسلمان راستین سر باز زد، دکتر شریعتی در همان روزها و ساعات خود را در اختیار آنها می گذارد تا اگر خواستند، وی را از بین ببرند و پدر را رها کنند.

در مهر ماه سال ۱۳۵۳ ساواک که غافلگیر شده بود و از محبوبیت علی آگاه او را بدست شکنجه روحی و جسمی سپرد، و می خواستند او را وادر به همکاری نموده و برایش شوی تلویزیونی درست کنند و پاسخ او که هیچگاه حقیقتی را به خاطر مصلحت ذبح شرعی نکرده است چنین بود " و اگر خفه ام کنند سازش نخواهم کرد و حقیقت را قربانی مصلحت خویش نمی کنم." دکتر در ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ تهران را بسوی اروپا ترک گفت تا دورانی جدید را با مطالعه و مبارزه آغاز کند. سرانجام در روز یکشنبه ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۶ با قلبی عاشق، اندیشه ای پاک، ایمانی محکم، زبانی قاطع، قلمی توانا، روانی آگاه و سیمایی آرام بسوی آسمانها و آرامشی ابدی عروج کرد و عاشقان و دوستداران خود را در این فقدان همیشه محسوس تنها گذاشت. خدایش بیامزد و راهش پر رهرو باد.

با تشکر از آقا ؓ م. لطیفی

علی شریعتی در یک نگاه

- ۱۳۱۲: تولد دوم آذر ماه
- ۱۳۱۹: ورود به دبستان "ابن یمین"
- ۱۳۲۵: ورود به دبیرستان "فردوسی مشهد"
- ۱۳۲۷: عضویت در کانون نشر حقایق اسلامی
- ۱۳۲۹: ورود به دانشسرای مقدماتی "مشهد"
- اتمام دوره ء دانشسرا و استخدام در اداره ء فرهنگ مشهد
- شرکت در تظاهرات خیابانی علیه حکومت موقت قوام السطنه و دستگیری کوتاه مدت
- ۱۳۳۲: عضویت در نهضت مقاومت ملی
- ۱۳۳۳: گرفتن دیپلم کامل ادبی و انتشا رکتاب (ترجمه) نمونه های عالی اخلاقی در بحمدون اثر کاشف الغطاء
- ۱۳۳۴: انتشار کتابهای "ابوذر غفاری" و "تاریخ تکامل فلسفه"
- ورود به دانشگاه ادبیات مشهد
- ۱۳۳۶: دستگیری به همراه ۱۶ نفر از اعضای نهضت مقاومت در مشهد
- ۱۳۳۷: فارغ التحصیل از دانشکده ء ادبیات، با احراز مقام اول
- ۲۴ تیر ماه، ازدواج با همکلاس خود بنام (بی بی فاطمه) شریعت رضوی
- ۱۳۳۸: اعزام به فرانسه با بورس دولتی بدلیل کسب رتبه اول
- تولد اولین فرزندش "احسان"
- پیوستن به سازمان آزادیبخش الجزایر
- ۱۳۳۹: بردن همسر و فرزند به فرانسه زندانی شدن در پاریس، بخاطر مبارزاتش در راه آزادی الجزایر
- ۱۳۴۰: همکاری با کنفراسیون دانشجویان ایرانی، جبههء ملی، نهضت آزادی و نشریهء ایران آزاد
- ۱۳۴۱: مرگ مادر
- تولد دومین فرزندش "سوسن" (زری)
- آشنائی با افکار فانون نویسنده انقلابی - آنتیلی الاصل عضو
- جبههء نجات بخش الجزایر - کتاب دوزخیان روی زمین و آشنائی با ژان پل سارتر
- ۱۳۴۲: تولد سومین فرزندش "سارا"
- اتمام تحصیلات و اخذ مدرک دکترا در رشته ء تاریخ و گذراندن کلاس های جامعه شناسی
- ۱۳۴۳: بازگشت به ایران و دستگیری در مرز و انتقال به زندان قزل قلعه
- پایان انتظار خدمت و از شانزدهم شهریور ماه
- انتصاب مجدد در ادارهء فرهنگ
- ۱۳۴۴: انتقال به تهران بعنوان کارشناس و بررسی کتب درسی

- ۱۳۴۵: استادیاری رشته تاریخ در دانشگاه مشهد
- ۱۳۴۷: آغاز سخنرانی های او در حسینیه ارشاد و دانشگاهها و انتشار کتابهای "اسلام شناسی مشهد"
- مجموعهء آثار ۳۰ و از "هجرت تا وفات"
- ۱۳۵۰: تولد چهارمین فرزندش "مونا"
- ۱۳۵۱: تعطیل حسینیه ارشاد و ممنوعیت سخنرانیهای او
- ۱۳۵۲: معرفی خود به ساواک و هیجده ماه زندان انفرادی در کمیته شهربانی
- ۱۳۵۴: خانه نشینی و آغاز زندگی سخت در تهران و مشهد
- ۱۳۵۶: هجرت به اروپا و شهادت

متن کامل وصیتنامه

امروز دو شنبه، سیزدهم بهمن ماه پس از یک هفته رنج بیهوده و دیدار چهره های بیهوده تر شخصیت های مدرج، گذرنامه را گرفتم و برای چهارشنبه، جا رزرو کردم که گفتند چهار بعد از ظهر در فرودگاه حاضر شوید که هشت بعد از ظهر احتمال پرواز هست. (نشانه ای از تحمل مدرنیسم قرن بیستم، برگرهی که به قرن بوق تعلق دارند). گرچه هنوز از حال تا مرز، احتمالات ارضی و سماوی فراوان است اما به حکم ظاهرامور، عازم سفرم و به حکم شرع، دراین سفر باید وصیت کنم. وصیت یک معلم که از هیجده سالگی تا امروز که در سی و پنج سالگی است، جز تعلیم کاری نکرده و جز رنج چیزی نیندوخته است، چه خواهد بود؟ جز اینکه همه قرضهایم را از اشخاص و از بانکها با نهایت سخاوت و بیدریغی، تمامًا "واگذار می کنم به همسرم که از حقوقم (اگر پس از فوت قطع نکردن) و حقوقش و فروش کتابهایم و نوشته هایم و آنچه دارم و ندارم، بپردازد که چون خود می داند، صورت ریزش ضرورتی ندارد. همه امیدم به احسان است در درجه اول و به دو دخترم در درجه دوم. و این که این دو را در درجه دوم اوردم، نه به خاطر دختر بودن آنها و امل بودن من است. به خاطر آن است که، در شرایط کنونی جامعه ما، دختر شانس آدم حسابی شدنش بسیار کم است. که دو راه بیشتر در پیش ندارد و به تعبیر درست دو بیراهه: یکی، همچون کلاع شوم در خانه ماندن و به قارقار کردنها ریشت و نفرت بار احمقانه زیستن، که یعنی زن نجیب متدين. و یا تمام ارزشهای متعالیش در اسفل اعضاش خلاصه شدن، عروسکی برای بازی ابله ها و یا کالایی برای بازار کسبه مدرن و خلاصه دستگاهی برای مصرف کالاهای سرمایه داری فرنگ شدن که یعنی زن روشنفکر متجدد. و این هر دو یکی است، گرچه دو وجهه متقاض هم. اما وقتی کسی از انسان بودن خارج شود، دیگر چه فرقی دارد که یک جند باشد یا یک چغوک. یک آفتابه شود یا یک کاغذ مستراح. مستراح شرقی گردد، یا مستراح فرنگی. و آن گاه در برابر این تنها دو بیراهه ای که پیش پای دختران است. سرنوشت دخترانی که از پدر محرومند تا چه حد می توانند معجزآسا و زمانه شکن باشد، و کودکی تنها، در این تن موج این سیل کثیفی که چنین پر قدرت به سراشیب باتلاق فرومی رود، تا کجا می توانند برخلاف جریان شنا کند و مسیری دیگر را برگزینند؟

گرچه امیدوار هستم که گاه در روحهای خارق العاده چنین اعجازی سرزده است. پروین اعتصامی از همین دبیرستانهای دخترانه بیرون آمده، و مهندس بازرگان از همین دانشگاهها، و دکتر سحابی از میان همین فرنگ رفته‌ها، و مصدق از میان همین دوله‌ها و سلطنه‌های «طلصال کالفخار من حمامستون»، و انشتین از همین نژاد پلید، و شوایترز از همین اروپایی قسی آدمخوار، و لومومبا از همین نژاد برده، و مهراوه پاک از همین نجس‌های هند و پدرم از همین مدرسه‌های آخوندریز و ... به هر حال آدم از لجن و ابراهیم از آزر بتراش و محمد از خاندان بتخانه دار، به دل من امید می‌دهند که حسابهای علمی مغز مرا نادیده انگارد و به سرنوشت کودکانم، در این لجنزار بتپرستی و بتراشی که همه پرده دار بتخانه می‌پرورد، امیدوار باشم. دوست می‌داشتم که احسان، متفکر، معنوی، پراحساس، متواضع، مغدور و مستقل بارآید.

خیلی می‌ترسم از پوکی و پوچی موج نویها و ارزان فروشی و حرص و نوکرماهی این خواجه، تا شان نسل جوان معاصر و عقده‌ها و حسدها و باد و بروت‌های بیخودی این روشنفکران سیاسی، که تا نیمه‌های شب منزل رفقا یا پشت میز آبجو فروشیها، از کسانی که به هرحال کاری می‌کنند بد می‌گویند، و آنها را با فیدل کاسترو و مائوتسه تونگ و چه گوارا می‌سنجدند و طبیعتاً "محکوم می‌کنند، و پس از هفت ساعت در گوشیها انتقام‌گیری و کارتند و عقده گشاییها سیاسی، با دلی پر از رضایت از خوب تحلیل کردن قضایای اجتماعی که قرن حاضر با آن درگیر است، و طرح درست مسائل، آن چنان که به عقل هیچ کس دیگر نمی‌رسد، به منزل بر می‌گردند و با حالتی شبیه به چه گوارا و در قالبی شبیه لنین زیرکرسی می‌خوابند.

ونیز می‌ترسم از این فضلای افواه الرجالی شود: از روی مجلات ماهیانه، اگزیستانسیالیست و مارکسیست وغیره شود و از روی اخبار خارجی رادیو و روزنامه، مفسر سیاسی و از روی فیلمهای دوبله شده به فارسی، امروزی و اروپایی، و از روی مقالات و عکس‌های خبری مجلات هفتگی ونیز دیدن توریستهای فرنگی که از خیابان شهر می‌گذرند، نیهیلیست، و هیپی و آنارشیست، و یانشخوار حرفهای بیست سال پیش حوزه‌های کارگری حزب توده، مارتیالیست و سوسیالیست چپ، و از روی کتابهای طرح نو «اسلام و ازدواج»، «اسلام و اجتماع»، «اسلام و جماع»، اسلام و فلان بهمان ... اسلام شناس و از روی مرده ریگ انجمن پرورش افکار دوران بیست ساله، روشنفکر مخالف خرافات و از روی کتاب چه می‌دانم؟ در باب کشورهای در حال عقب رفتن، متخصص کشورهای در حال رشد. و از روی ترجمه‌های غلط و بی‌معنی از شعر و ادب و موزیک و تئاتر و هنر امروز، صاحب‌نظر و راج چرنبدیاف لفاظ ضد بشر هذیان گوی مریض هروئین گرای خنک، که یعنی، ناقد و شاعر نوپرداز و ...

خلاصه، من به او «چه شدن» را تخمیل نمی‌کنم. از آزاد است. او خود باید خود را انتخاب کند. من یک اگزیستانسیالیست هستم، البته اکزیستانسیالیسم ویژه خودم، نه تکرار و تقلید و ترجمه که از این سه «تا» منفور همیشه بیزارم. به همان اندازه که از آن دوتای دیگر، تقی زاده وتاریخ، از نصیحت نیز هم. از هیچ کس هیچ وقت نپذیرفته ام و به هیچ کس، هیچ وقت نصیحت نکرده ام. هر رشته‌ای را بخواهد می‌تواند انتخاب کند اما در انتخاب آن، ارزش فکری و معنوی به باید ملاک انتخاب باشد، نه بازار داشتن و گران خریدن. من می‌دانستم که به جای کار در فلسفه و جامعه شناسی و تاریخ اگر آرایش می‌خواندم یا بانکداری و یا گاو داری و

حتی جامعه شناسی به دردبخور، «آنچنان که جامعه شناسان نوظهور ما برآند که فلان ده یا موسسه یا پروژه را «اتود» می‌کنند و تصادفاً» به همان نتایج علمی می‌رسند که صاحبکار سفارش داده امروز وصیتنامه ام به جای یک انشا ادبی، شده بود صورتی مبسوط، از سهام و املاک و منازل و معمازه‌ها و شرکتها و دم و دستگاهها که تکلیفش را باید معلوم می‌کردم ومثل حال، به جای اقلام، الفاظ ردیف نمی‌کردم.

اما بیرون از همه حرفهای دیگر، اگر ملاک را لذت جستن تعیین کنیم مگر لذت اندیشیدن، لذت یک سخن خلاقه، یک شعر هیجان آور، لذت زیبایی‌های احساس و فهم و مگر ارزش برخی کلمه‌ها از لذت موجودی حساب جاری یا لذت فلان قباله محضری کمتر است؟ چه موش آدمیانی که فقط از بازی با سکه در عمر لذت می‌برند و چه گاو انسانهایی که فقط از آخرآباد و زیر سایه درخت چاق می‌شوند. من اگر خودم بودم و خودم، فلسفه می‌خواندم و هنر. تنها این دو است که دنیا برای من دارد. خوراکم فلسفه و شرابم هنر و دیگر بس! اما من از آغاز متأهل بودم. ناچار باید برای خانواده ام کار می‌کردم و برای زندگی آنها زندگی می‌کردم. ناچار جامعه شناسی مذهبی و جامعه شناسی جامعه مسلمانان، که به استطاعت اندکم شاید برای مردمم کاری کرده باشم، برای خانواده گرسنه و تشنه و محتاج وبی کسم، کوزه آبی آورده باشم. او آزاد است که یا خود را انتخاب کند ویا مردم را، اما هرگز نه چیز دیگری را، که جز این دو، هیچ چیز در جهان به انتخاب کردن نمی‌ارزد، پلید است، پلید. فرزندم! تو می‌توانی «هرگونه بودن» را که بخواهی باشی، انتخاب کنی. اما آزادی انتخاب تو در چهارچوب حدود انسان بودن محصور است. با هر انتخابی باید انسان بودن نیز همراه باشد و گرنه دیگر از آزادی و انتخاب، سخن گفتن بی معنی است، که این کلمات ویژه خدا است و انسان و دیگر هیچ کس، هیچ چیز، انسان بودن یعنی چه؟ انسان موجودی است که آگاهی دارد (به خود و جهان) و می‌آفریند (خودرا و جهان را) و تعصب می‌ورزد و می‌پرسند و انتظار می‌کشد و همیشه جویای مطلق است. جویای مطلق. این خیلی معنی دارد. رفاه، خوشبختی، موفقیتهای روزمره زندگی و خیلی چیزهای دیگر به آن صدمه می‌زنند.

اگر این صفات را جز ذات آدمی بدانیم، چه وحشتناک است که می‌بینیم در این زندگی مصرفی و این تمدن رقابت و حرص و برخورداری همه دارد پایمال می‌شود. انسان در زیر بار سنگین موفقیتهاش دارد مسخ می‌شود، علم امروز انسان را دارد به یک حیوان قدرتمند بدل می‌کند. تو هرچه می‌خواهی باشی باش، اما... آدم باش.

اگر پیاده هم شده است سفرکن . درماندن می‌پوسی. هجرت کلمه بزرگی در تاریخ «شدن» انسانها و تمدنها است. اروپا را بین. اما وقتی که ایران را دیده باشی، و گرنه کور رفته ای، کر بازگشته ای. آفریقا مصراع دوم بیتی است که، مصراع اولش اروپا است. در اروپا مثل غالب شرقیها بین رستوران و خانه و کتابخانه محبوس ممان. این مثلث بدی است. این زندان سه گوش همه فرنگ رفته های ماست. از آن اکثریتی که وقتی از این زندان به بیرون می‌گشایند و پا به درون اروپا می‌گذارند، سر از فاظلا布 شهر بیرون می‌آورند، حرفی نمی‌زنم که حیف از حرف زدن است! اینها غالباً پیرزنان و پیرمردان خارجی دوش و دختران خارجی گز فرنگی را با متن راستین اروپا عوضی گرفته اند. چقدر آدمهایی را دیده ام که بیست سال در فرانسه زندگی کرده اند و با یک فرانسوی آشنا نشده اند. فلان آمریکایی که به تهران می‌آید و از طرف مموشهای شمال شهر و خانواده

های قرتی لوس اشرافی کثیف عنتر فرنگی احاطه می شود، تا چه حد جو خانواده ایرانی و روح جاده شرقی و هزاران پیوند نامرئی و ظریف انسانی خاص قوم را لمس کرده است؟

اگر به اروپا رفتی، اولین کارت این باشد که در خانواده ای اتاق بگیری که به خارجیها اتاق اجاره نمی دهد. در محله ای که خارجیها سکونت ندارند. از این حاشیه مصنوعی بی مغز آلوده دور باش. با همه چیز درآمیز و با هیچ چیز آمیخته مشو. در انزوا پاک ماندن، نه سخت است و نه با ارزش. «کن مع الناس و لا تکن مع الناس». «واقعاً» سخن پیغمبرانه است. واقعیت، خوبی و زیبایی، در این دنیا جز این سه هیچ چیز دیگر به جستجو نمی ارزد، نخستین با اندیشیدن، علم. دومین با اخلاق، مذهب. و سومین باهنر، عشق، می تواند تو را از این هر سه محروم کند. یک احساساتی لوس سطحی هذیان گوی خنک. چیزی شبیه جواد فاظل، یا متین ترش نظام وفا، یا لطیف ترش لامارتن یا احمق ترش دشتی و کثیف ترش بلیتیس! ونیز می تواند تو را از زندان تنگ زیستن، به این هر سه دنیای بزرگ پنجره ای بگشاید و شایدهم...

دری و من نخستینش را تجربه کرده ام و این است که آنرا دوست داشتن نام کرده ام. که هم، همچون علم و بهتراز علم آگاهی بخشد وهم، همچون اخلاق روح را به خوب بودن می کشاند و خوب شدن وهم، زیبایی و زیباییها (که کشف می کند، که می آفریند، چقدر درهمین دنیا بهشتها و بهشتی ها) نهفته است. اما نگاهها و دلها همه دوزخی است، همه برزخی است و نمی بیند و نمی شناسد، کورند، کرند، چه آوازهای ملکوتی که در سکوت عظیم این زمین هست و نمی شنوند. همه جیغ و داد و غرغر ونق نق و قیل وقال و راجی و چرت و پرت و با福德گی و محاوره.

وای. که چقدر این دنیای خالی ونفرت باربرای فهمیدن وحس کردن سرمایه دار است، لبریزاست. چقدر مایه های خدایی که دراین سرزمین ابلیس نهفته است. زندگی کردن وقتی معنی می یابد که فن استخراج این معادن ناپیدا را بیاموزی و تو می دانی که چقدر این حرف با حرفهای ژید به ناتائقش شبیه است، با آن متناقض است! تنها نعمتی که برای تو در مسیر این راهی که عمر نام دارد آرزو می کنم، تصادف با یکی یکی دو روح خارق العاده، با یکی دودل بزرگ، با یکی دو فهم عظیم و خوب و زیباست.

چرا نمی گوییم بیشت؟ بیشتريست. «یکی» بیشترین عدد ممکن است. دو رابرای وزن کلام آوردم و نیست. گرچه من به اعجاز حادثه بی، این کلام موزون را در واقعیت ناموزون زندگی ام به حقیقت داشتم. «برخوردم» (به هر دو معنی کلمه). کویر را برای لمس کردن روحی که به میراث گرفته ام و به میراث می دهم بخوان وآن دست خط پشت عکسم را که در پاسخ خبر تولدت فرستادم برای تنها و تنها «نصیحت» که در زندگیم مرتكب شده ام حفظ کن (به هر دو معنی کلمه).

اما تو، سومن ساده مهربان احساساتی زیباشناس منظم و دقیق وتو، سارای رند عمیق. عصیانگر مستقل! برای شما هیچ توصیه ای ندارم. در برابر این تنبدایی که برآینده پیش ساخته شما می وزد، کلمات، که تنها امکاناتی است که اکنون در اختیار دارم، چه کاری می توانند کرد؟ اگر بتوانند در این طوفان کاری کنید، تنها امکاناتی است که اکنون در اختیار دارم، چه کاری می توانند کرد؟ اگر بتوانند در این طوفان کاری کنید، تنیها به نیروی اعجازگری است که از اعماق روح شما سرزند، جوش کند و اراده ای شود مسلح به آگاهی ای مسلط بر همه

چیز و نقاد هرچه پیش می آورند و دور افکننده هر لقمه ای که می سازند. چه سخت و چه شکوهمند است که آدمی خود طباخ غذاهای خویش باشد. مردم همه نشخوار کنندگانند و همه خورندگان آنچه برایشان پخته اند. دعوای امروز بر سراین است که لقمه کدام طباخی را بخورند. هیچ کس به فکر لقمه ساختن نیست. آنچه می خورند غذایی است که دیگران هضم کرده اند. و چه مهوع !

آن هم کی ها می سازند؟ رهبران روشنفکر زان امروز اجتماع ما. آنها که مدل نوین زن بودن شده اند. «هفده دی ایها.» آزادزنان! این تنها صفتی است که آنها موصفات راسیتن آند، آزاد از... عفت کلام اجازه نمی دهد. این چادرهای سیاه را، نه فرهنگ و تمدن جدید و نه رشد فکری و نه سخیت یافتن واقعی و نه آشنایی با روح و بینش و مدنیت اروپا، بلکه آجان و قیچی از سراینان برداشت، بر اندام اینان درید و آن گاه نتیجه این شد که همان شاباجی خانم شد که بود، منتها به جای حنابستن، گلمو می زند و به جای خانه نشستن و غیبت کردن، شب نشینی می کند و پاسور می زند. از خانه به خیابان منتقل شده است. هم اوست که فقط تنبانش را درآورده است و بس. یک ملا باجی، اگر ناگهان تنبانش را در آورد و یا به زور در آوردند چه تغییراتی در نگاه و احساس و تفکر و شخصیتش رخ خواهد داد؟

اما مساله به همین سادگیهایست. زن روز آمار داده است که، از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۶(ده سال)، موسسات آرایش و مصرف لوازم آرایش در تهران پانصد برابر شده است و این تنها منحنی تصاعدی مصرف در دنیا، و در تاریخ اقتصاد است، و نیز تنها علت غائی همه این تجدد بازیها و مبارزه با خرافات و آزادشدن نیمی از اندام اجتماع که تاکنون فلچ بود، زندانی بود و از این حرفلها ... اما اینها باز یک فضیلت را دارایند، یعنی یک امتیاز بر رقبای املشان. چه گرفتاری عجیبی در قضاوت میان این دو صف متجانس متخاصلم پیدا کرده ام . هر وقت آن « ملا باجی گشیزخانم»ها را می بینم می گوییم باز هم آنها و هر وقت آن « جیگی جیگی ننه خانم»ها را می بینم می گوییم باز هم اینها.

و اما تو همسرم. چه سفارشی می توانم به تو داشت؟ تو که با از دست دادن من هیچ کس را در زندگی کردن از دست نداده ای. نه در زندگی، در زندگی کردن به خصوص بدان «گونه» که مرا می شناسی و بدان صفات که مرا می خوانی. نبودن من خلائی در میان داشتهای تو پدید نمی آورد، و با این حال که چنان تصویری از روح من در ذهن خود رسم کرده ای، وفای محکم و دوستی استوار و خدشه ناپذیرت به این چنین منی، نشانه روح پر از صداقت و پاکی و انسانیت توست. به هر حال، اگر در شناختن صفات اخلاقی و خصائص شخصیت انسانی تو من اشتباه کرده باشی، در این اصل هر دو هم عقیده ایم که : اگر من هم انسان خوبی بوده ام همسر خوبی نبوده ام، و من به هر حال، آنقدر خوب هستم که بدیهای خویش را اعتراف کنم، و آنقدر قدرت دارم که ضعفهایم را کتمان نکنم و در شایستگیم همین بس که خداوند با دادن تو، آنچه را به من نداده است، جبران کرده است و این است که اکنون در حالی که همچون یک محضر وصیت می کنم احساس محضر را ندارم. که با بودن تو می دانم که نبودن من، هیچ کمبودی را در زندگی کودکانم پدید نمی آورد و تنها احساسی که دارم همان است که در این شعر تولی آمده است که:

برو ای مد برو چون سگ آواربمیر

که وجود تو به جز لعن خداوند نبود
سایه شوم تو جز سایه ناکامی ویاس
بر سر همسر و گهواره فرزند نبود

از طرف مالی تنها یادآوری است که به حساب خودم آنچه را از پول خود در هنگام زلزله خرج کردم از حساب شماره ۲ بانک تعاوی و توزیع برداشت کرده ام و البته دلم از این کار چرکین بود وقصد داشتم در عین امسال که قرضی می کنم یا چیزی می فروشم، برای پول منزل آن را مجدداً "بازگردانم و امیدوارم تو این کار را بکنی. آرزوی دیگرم این بود که یک سهم آب و زمین از کاهه بخرم به نام مادرم وقف کنم و درآمدش صرف هزینه تحصیل شاگردان ممتاز مدرسه این ده شود که سبزوار تحصیلاتشان را تا سیکل یا دیپلم ادامه دهند (ماهی پنجاه تومان برای هر محصل در ماههای تحصیلی که نه ماه است، یعنی سالی چهارصد و پنجاه تومان برای هر فرد و بنابر این سالی سه محصل می توانند از این بابت درس بخوانند البته با کمک های اضافی من و خانواده خودش).

کار سوم اینکه، جمعی از شاگردان آشنایم، همه حرفها و درسهای جهار سال دانشگده را جمع و تدوین کنند و منتشر سازند که بهترین حرفهای من در لابه لای همین درسهای شفاهی و گفت و شنودهای متفرقه نهفته است ... و نیز کنفرانس‌های دانشگاهیم جداگانه و نوشههای ادبیم در سیک کویر جدا و نوشههای پراکنده فکری و تحقیقیم جدا، و آنچه در اروپا نوشهه ام جمع آوری شود و نگهداری تا بعدها که انشاالله چاپ شود. و «شعرهایم همه به دقت جمع آوری شود و سوزانده شود که نماند مگر «قوی سپید» و «غريب راه» و «درکشور» و «شمع زندان» و درسهای اسلام شناسی، از «سقیفه به بعد»، با «امت و امامت» در ارشاد و کنفرانس‌های مربوط به حضرت علی و علت تشیع ایرانیان و دیالکتیک پیدایش فرق در اسلام و هرچه به این زمینه ها می آید از جمله «بیعت» در کانون مهندسین و «علی حقیقتی برگونه اساطیر» و ... همه در یک جلد به نام جلد دوم اسلام شناسی تحت عنوان «امت و امامت» تدوین شود.

اگر مترجمی شایسته پیدا شد متن مصاحبه مرا با گیوز به فارسی ترجمه کند درباره این آثار بخصوص کتاب initiation des societes musulmanes مرا و همچنین مقاله 'ange solitaire' که با چهار جامعه شناس خارجی تحقیق کرده ایم و «اوْت زِتُود» چاپ کرده است. همه التماس هایت را از قول من نشار... عزیزم کن، که آنچه را از من جمع کرده و درباره ام نوشهه، از چاپش منصرف شود که خیلی رنج می برم. از دوستانم که در سالهای اخیر به علت انزواهی که داشتم، و خود معلول حالت روحی و فشار طاقت شکن فکری و عصبی بود، از من آزرده شده اند، پوزش می طلبم و امیدوارم بدانند که دوری از آنها نبود، گریز به خودم بود و این دو یکی نیست.

کتاب «کویر» را با اتمام آخرین مقاله و افزودن «داستان خلقت» یا «درد بودن» - پس از پاکنویس - تمام کنید و منتشر سازید. مقدمه اش تنها نوشهه عین القضا است. و در اولین صفحه اش این جمله توماس ول夫: «نوشتن برای فراموش کردن است نه به یاد آوردن».

در پایان این حرفها برخلاف همیشه احساس لذت و رضایت می کنم که عمرم به خوبی گذشت. هیچ وقت ستم نکردم. هیچ وقت خیانت نکردم و اکر هم به خاطر این بود که امکانش نبود، باز خود سعادتی است. تنها گناهی که مرتکب شده ام، یکبار در زندگیم بود، که به اعوای نصیحتگران بزرگتر و به فن کلاهگذاری سرخدا ...، در هیجده سالگی، اولین پولی که پس از هفت هشت ماه کار یکجا حقوقم را دادند، و پولی که از مقاله نویسی جمع کرده بودم، پنج هزار تومان شد، و چون خرجی نداشتم، گفتند به بیع وشرط بد. من هم از معنی این کثافتکاری بی خبر، خانه کسی را گرو کردم، به پنج هزار تومان و به خودش اجاره دادم ماهی صد تومان. وتا پنج شش ماه، ماهی صد تومان ربح پولم را به این عنوان می گرفتم و بعد فهمیدم که برخلاف عقیده علما و مصلحین دنیا، این یک کار پلیدی است و قطعش کردم و اصل پولم را هم به هم زدم، اما لکه چرکش هنوز بر زلال قلبم هست و خاطره اش بوی عفونت را از عمق جانم بلند می کند و کاش قیامت باشد و آتش و آن شعله ها که بسوژاندش و پاکش کند. و گناه دیگرم که به خاطر ثوابی مرتکب شدم و آن مرگ دوستی بود که شاید می توانستم مانع شوم کاری کنم که رخ ندهد نکردم، گرچه نمی دانستم که به چنین سرنوشتی می کشد و نمی دانم چه باید می کردم؟ در این کار احساس پلیدی نمی کنم، اما ده سال تمام گداخته ام و هر روز هم بدتر می شود و سخت تر. و اگر جرمی بوده است، آتش مکافاتش را دیده ام و شاید بیش از جرم و جز این اگر انجام ندادن خدمتی یا دست نزدن به فداکاری گناه نباشد، دیگر گناهی سراغ ندارم و خدا را سپاس می گزارم که عمر را به خواندن و نوشتن و گفتن گذراندم که بهترین «شغل» را در زندگی، مبارزه برای آزادی مردم و نجات ملت می دانستم و اگر این دست نداد بهترین شغل یک آدم خوب، معلمی است و نویسنده و من از هیجده سالگی کارم این هردو. و عزیزترین و گرانترین ثروتی که می توان بدست آورد، محبوب بودن و محبتی زاده ایمان، و من تنها اندوخته ام این ونسبت به کارم و شایستگیم ثروتمند و جز این هیچ ندارم و امیدوارم این میراث را فرزندانم نگاه دارند و این پول را به ربح دهنده وربای آنرا بخورند که، حلالترین لقمه است.

وحمسه ام اینکه، کارم گفتن و نوشتن بود و یک کلمه را در پای خوکان نریختم. یک جمله را برای مصلحتی حرام نکردم و قلمم همیشه میان «من» و «مردم» در کار بود و جز دلم یا دماغم کسی را و چیزی را نمی شناخت و فخرم اینکه، در برابر هر مقتدرتر از خودم، متکبرترین بودم و در برابر هر ضعیف تر از خودم، متواضع ترین.

و آخرين وصيتم به نسل جوانى که وابسته آنم، و از آن ميان به خصوص روشنفکران و از اين ميان بالاخص شاگردانم که هیچ وقت جوانان روشنفکر همچون امروز نمی توانسته اند به سادگی، مقامات حساس و موقفيتهای سنگین به دست آورند، اما آنچه را در اين معامله از دست می دهنده، بسیار گرانبهاتر از آن چیزی است که به دست می آورند. و دیگر اين سخن یک لاادری فرنگی که در ماندن من سخت سهیم بوده است که «شرفت مرد همچون بکارت یک زن است. اگر یکبار لکه دار شد دیگر هیچ چیز جبرانش را نمی تواند.» و دیگر اينکه نخستین رسالت ما کشف بزرگترین مجھول غامضی است که از آن کمترین خبری نداریم و آن «متن مردم» است و پیش از آن که به هر مکتبی بگرویم باید زبانی برای حرف زدن با مردم بیاموزیم و اکنون گنگیم. ما از آغاز پیدایشمان زبان آنها را از یاد برده ایم و این بیگانگی قبرستان همه آرزوهای ما و عبث

کننده همه تلاش‌های ماست. و آخرین سخنم به آنها که به نام روشنفکری، گرایش مذهبی مرا ناشناخته و قالبی
می‌کوییدند اینکه:

دین چو منی گزاف و آسان نبود

روشن تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آن هم مومن

پس در همه دهر یک بی ایمان نبود

ایمان در دل من، عبارت از آن سیر صعودی است که، پس از رسیدن به بام عدالت اقتصادی، به معنای علمی
کلمه و آزادی انسانی، به معنای غیر بوروژازی اصطلاح، در زندگی آدمی آغاز می‌شود.

باتشکر از خانم دکتر پوران شریعت رضوی و خانم مانیکار.

فهرست کلیات و مجموع الاثار معلم بزرگوار دکتر علی شریعتی

مجموعه آثار شماره ۱ - با مخاطب های آشنا
با پدر، استاد و مراد - همسر و فرزند
با دوستان، برادران و خواهران
از شما دو تن شهید شاهد و با شما دو تن نیز
در وصیت

آخرین نوشته ها

آخرین حرف با تو: ای مهربان جاودان آسیب نا پذیر

عکس برخی از نامه ها
مجموعه آثار شماره ۲ - خودسازی انقلابی

چگونه ماندن

عرفان، برابری، آزادی

عشق - توحید

آزادی، خجسته آزادی

خودسازی انقلابی

بر در حق کوفتن حلقه وجود

سلامهای نماز

حر

شب قدر

معراج

مجموعه آثار شماره ۳ - ابوذر

دفتر اول ابوذر غفاری

دفتر دوم یکبار دیگر ابوذر

یک بار دیگر ابوذر (معرفی نمایشنامه)

مجموعه آثار شماره ۴ - بازگشت

بازگشت

بازگشت به خویشتن

وقتی صفتها مشخص اند

معجزه ایمان و آگاهی

به کدام خویشتن برگردیم؟

بازگشت به کدام خویش؟
سرنوشت اندیشه ها
مصلحان متجدد
چپگرایان انقلابی سیاسی
جامعه و تاریخ
ما در کجا تاریخیم؟
فلسفه و علم تاریخ
مارکسیسم و مسیر تاریخ
مسئلیت روشنفکران
جبر تاریخ
رسالت روشنفکر
آسیمیله
انقطاع تاریخی
وجدان تاریخی
احساس گذشته و شناخت خویش تاریخی در شرق
تبجدد بازی
استعمار و آسیمیلاسیون
خدمت و اصلاح
روشنفکر و انتلکتوئل
استعمار آفریقا
عجز بینش غربی مارکسیستی از تحلیل استعمار
مارکسیسم و تحلیل زیربنا
ناسیونالیسم و مارکسیسم
تلقی از مذهب
جامعه شناسی و تعهد
تکنیک روشنفکر شدن
سه پایگاه
رابطه علم و عمل
سالها تصمیم - چه باید کرد؟
بینش انتقادی روشنفکر
سیانیسم

جغرافیای حرف

مسئولیت روشنفکر در جامعه ء کنونی ما

خلاصهء بحث

ما دارای چند خویشتن تاریخی، فرهنگی هستیم

روشنفکر؛ متفکر آگاه، صاحب ایدئولوژی

ترتیب طرح مکتب ها

ماتریالیسم

مارکس، سوسیالیسم، ماتریالیسم

جهانبینی من مبتنی بر تفسیر معنوی جهان

وصیت نامه فانون

مجموعه آثار شماره ۵ - ما و اقبال اقبال مصلح قرن اخیر ما و اقبال مجموعه آثار شماره ۶ - تحلیلی از

مناسک حج

پوستین وارونه

بیست و سه سال در بیست و سه روز

میعاد با ابراهیم

مناسک

حج

حج بزرگتر

بزرگتر از حج؛ شهادت

مجموعه آثار شماره ۷ - شیعه

شیعه یک حزب تمام

نقشی انقلابی یاد و یاد آوران تاریخ تشیع

مسئولیت شیعه بودن

مجموعه آثار شماره ۸ - نیایش

نیایش از آلکسیس کارل

مکتب سجاد

نیایش - متن

زیباترین روح پرستنده

مجموعه آثار شماره ۹ - تشیع علوی و تشیع صفوی

تشیع سرخ و تشیع سیاه

تشیع علوی و تشیع صفوی

مجموعه آثار شماره ۱۰ - جهت گیری طبقاتی اسلام

مجموعه شامل موضوعات متنوعی است که زمینه و جهت مشترکی دارند که عبارتست از تاکید دکتر شریعتی بر مشخص کردن مرز اسلام راستین از اسلامی که منافع طبقات حاکم را توجیه می کند.

مجموعه آثار شماره ۱۱ - تاریخ تمدن (۱)

تمدن چیست؟

بحث کلی راجع به تمدن و فرهنگ

تعریف تاریخ

مکاتب تاریخ و روش تحقیق آن

چرا اساطیر؟ روح همه تمدنها در دنیا است

تاریخ تمدن چین

بینش زرد

مجموعه آثار شماره ۱۲ - تاریخ تمدن (۲)

حداده ء شگرف در تاریخ

خصوصیات قرون معاصر

بحث عمومی راجع جهان بینی و فرهنگ

جهان بینی و محیط

گرایش‌های سیاسی در قرون معاصر

مساله خودیابی

ویژگی تمدن امروز

مجموعه آثار شماره ۱۳ - "هبوط" در "کویر"

هبوط

کویر

توضیحی درباره سرود آفرینش

توتم پرستی

دوستان عزیزم

مجموعه آثار شماره ۱۴ - تاریخ و شناخت ادیان (۱)

دروس اول تا هفتم:

مجموعه شامل بررسی تاریخ و پایه های فلسفی ادیان

اولیه، ادیان چینی، هندی، زرتشت و غیره می باشد.

مجموعه آثار شماره ۱۵ - تاریخ و شناخت ادیان (۲)

دروس هشتم تا چهاردهم:

مجموعه جلد دوم تاریخ و شناخت ادیان است.

مجموعه آثار شماره ۱۶ - اسلام شناسی (۱)

مجموعه آثار شماره ۱۷ - اسلام شناسی (۲)

مجموعه آثار شماره ۱۸ - اسلام شناسی (۳)

دروس اول تا بیست و هفتم:

مجموعات ۱۶-۱۷-۱۸، دنباله درس‌های "تاریخ و شناخت

ادیان" است. این مجموعه‌ها، درس‌های دکتر شریعتی در

حسینه ارشاد پیرامون جهان بینی توحیدی، فلسفه تاریخ،

مقایسه اسلام با ایدئولوژی‌های غربی از قبیل

سوسیالیزم، مارکسیسم، اگزیتالیسم، کاپیتالیسم و غیره است

مجموعه آثار شماره ۱۹ - حسین وارت آدم حسین وارت آدم

ثار

شهادت

پس از شهادت

بحثی راجع به شهید

بینشی تاریخی شیعه

انتظار، مذهب اعتراض

فلسفه تاریخ در اسلام

مقدمه معلم شهید بر کتاب حجر بن عدی

مجموعه آثار شماره ۲۰ - چه باید کرد؟

پیام امید به روشنفکر مسئول

روشنفکر و مسئولیت او در جامعه